



۱- بگذارید سری بزیم به اخبار حوادث سال ۱۹۹۹ در چین، یعنی زمان شروع فیلم «زغال‌سیاه، یخ نازک»؛ در چهارم زانویه، پل عابر پیاده در کیجیانگ فرو ریخت و ۴۰ نفر جان خود را از دست دادند. در ۲۴ فوریه پرواز شماره۴۵۰۹ هواپیمایی جنوب شرقی چین سقوط کرد و ۶۱ نفر کشته شدند و یکی، دو برخورد هواپیما و چند اتفاق دیگر که تیتیر روزنامه‌ها شدند. در همین سال که مصادف با ۵۰ سالگی شکل‌گیری جمهوری خلق چین هم است داستان فیلم «زغال‌سیاه، یخ نازک» شروع می‌شود. دستی بریده در یک کارخانه تولیدی زغال‌سنگ پیدا می‌شود و بعدش تکه‌های دیگری از بدن این آدم در گوشه‌های مختلف شهر- کارگاه زانگ، مسئول پیداکردن قاتل می‌شود. مشکل اینجاست که همسر زانگ همین‌تاژگی او را ترک کرده و زانگ هم به الکل پناه آورده است. مقتول، آدمی بسیار معمولی است که مسئول وزن‌کشی کامیون‌های حمل زغال سنگ بوده. تحقیقات زانگ و همکارانش خیلی زود به نتیجه می‌رسد و دو مظنون را در یک کافه گرفتار می‌کنند. در جریان دستگیری قاتل، تیراندازی شده و دو پلیس کشته می‌شوند. همین باعث می‌شود زانگ از کار بیکار شود. پنج سال بعد، یعنی سال ۲۰۰۴، زانگ که دیگر پلیس نیست با اعتیاد شدید به الکل دست‌وپیچه نرم می‌کند. او حالا نگهبان شده و خیلی اتفاقی با یک همکار قدیمی روبه‌رو می‌شود که از او مشورت می‌خواهد. قتل‌هایی مشابه با پنج سال پیش رخ داده و آنها به وو ژین ژنن شاک دارند که در یک خشک شویی کار می‌کند. وو ژیزن کیست؟ بیهو همان کارگری که پنج سال پیش به قتل رسیده بود. حالا احتمال می‌رود وو دو نفر را کشته باشد و شاید اصلا قاتل پرونده پنج سال قبل هم او بوده، از اینجا به بعد زندگی زانگ وارد دنیایی جهنمی می‌شود. او نه‌تنها کارش را از دست داده، همسرش را از دست داده و به فلاکت رسیده بلکه ممکن است قاتل اشتباهی هم کشته باشد. زانگ تصمیم می‌گیرد به وو نزدیک شود تا سر از راز این قتل دربیاورد. «زغال‌سیاه، یخ نازک» داستانی ساده دارد که هرچه پیش‌تر می‌رود پیچیده‌تر می‌شود. اینکه فیلم از این نظر شبیه بسیاری از داستان‌های آشنای فیلم‌های نوآر است نه حسنی برای فیلم است و نه ضعف آن. چیزی که فیلم را از آثار مشابه با خودش جدا می‌کند ارجاعات اجتماعی فیلم است. همان‌طور که در ابتدا اشاره شد، در سال ۱۹۹۹ آن‌قدر اتفاق‌های مرگبار در چین رخ داده و آن‌قدر این کشور بزرگ است که رخ دادن قتل‌ی مثل قتل فیلم «زغال‌سیاه، یخ نازک» خیلی راحت فراموش می‌شود. بی‌نان دیائو، کارگردان فیلم با بهره‌گرفتن از کوچکی این اتفاق، موفق می‌شود دست روی نکته مهمی بگذارد. اینکه سالانه در چین آن‌قدر اتفاق‌های وحشتناک رخ می‌دهد (وحشتناکی ماجرای این فیلم فقط با دیدن پایان فیلم بیان می‌شود) ولی کسی به آنها فکر نمی‌کند و اصلا خیلی از آنها هرگز فاش نمی‌شوند و قاتل‌ها اغلب مواقع راست‌راست در خیابان راه می‌روند. درواقع یک لایه فیلم، همین لایه نوآر یا بهتر بگوییم تنوآر فیلم است که موجب می‌شود حتی مخاطب معمولی هم بتواند

## درباره «زغال‌سیاه، یخ نازک»

# یک دست بریده، کفش اسکی خونین

**حسین عیدی‌زاده**



فیلم را دنبال کند. دیائو با تأکید بر استفاده از نماهای بلند و نماهای باز و همچنین نماهای متعدد تعقیبی، به ترکیب بصری جذابی در فیلم رسیده است که به فیلم کمک می‌کند تا کم‌کم از یک داستان جنایی فاصله بگیرد و به تصویری تلخ از تنهایی آدم‌هایی بدل شود که در آستانه فصل سرد، رازهای خود را زیر سفیدی برف پنهان می‌کنند.

۲- لایه دوم فیلم «زغال‌سیاه، یخ نازک» در نیمه دوم فیلم شکل می‌گیرد، یعنی از جایی که زانگ تصمیم می‌گیرد وارد زندگی وو شود تا از راز قتل پنج سال پیش و راز دو قتل امروز سر دربیاورد. چیزی که درابتدا یک کنجکاوی و سماجت کارآگاهانه و مردانه به‌نظر می‌رسد، کم‌کم جنبه واقعی خود را عیان می‌کند: هدف زانگ مطمئن‌شدن از قاتل‌بودن یا قاتل‌نبودن وو نیست، هدف او ایجاد رابطه با یک آدم دیگر است که مثل خودش زخم خورده و دست‌روزارگ او را به‌فلاکت رسانده. وو شاید در نگاه اول، زنی زیبا باشد که زندگی روبه‌راهی دارد و حالا زندگی معمولی را می‌گذراند. اما جدا از گرهِگشایی یابانی که نشان می‌دهد وو در چه چینی زندگی می‌کند، وو در خشک‌شویی هم گرفتار یک رئیس سوءاستفاده‌گر شده است. به‌این‌ترتیب، دو آدم که زندگی‌شان جهنمی است، در درام تلخ دیائو با هم روبه‌رو می‌شوند و رابطه عشق و نفرت بین آنها شکل می‌گیرد که هرچند معلوم است آینده‌ای روشن ندارد، اما می‌تواند برای مدتی هرچند کوتاه، دل آنها را خوش کند. اما نکته دردناک فیلم این است که وقتی این رابطه شکل می‌گیرد، زانگ قصد واقعی خود را رو می‌کند و با لودانن وو برای کاری که

**روایت «بی‌نان دیائو» از فیلم تحسین‌شده «زغال سیاه، یخ نازک»**

## همیشه به فیلم «نوآر» علاقه داشتم



شخصیت‌های فیلم‌های من همیشه فکر می‌کنند که به حقیقت دست پیدا کرده‌اند اما بعد متوجه می‌شوند حقیقت را پیدا نکرده‌اند. به نظر من این کار به روایت احساسی فیلم کمک می‌کند.

**ک عنوان فیلم که در زبان چینی تقریباً معادل «آتش‌بازی در روز» است با عنوان انگلیسی فیلم «زغال سیاه، یخ نازک» کاملاً فرق دارد...**

هر دو عنوان بیانگر یک نوع تضاد و تناقض هستند. زغال سیاه است و یخ سفید. در اینجا یک تضاد داریم؛ از طرفی هم زغال و هم یخ بخشی از صحنه جرم هستند و این نشان می‌دهد هدف ما فقط پیدا کردن یک نام بامزه برای فیلم نبود. «آتش‌بازی در روز» هم یک تناقض را نشان می‌دهد؛ من این عنوان را برای این انتخاب کردم تا استعاره‌ای باشد از نیاز مردم چین به تظاهرات.

**ک فیلم شما، چهارمین فیلم به زبان ماندارین است که برنده خرس طلای برلین شده. سه فیلم دیگر در چین اصلاً فروش خوبی نداشته‌اند. اما فیلم شما فروش خوبی داشته. به‌نظران چرا چنین اتفاقی رخ داده است؟**

به‌نظرم مخاطبان چین بزرگ (چین، هنگ‌کنگ و تایوان) دارند بزرگ می‌شوند. درحالی‌که سینماها فقط دوست دارند فیلم‌های پرفروش نمایش دهند، تقاضا برای دیدن فیلم‌های هنری هم دارد رشد می‌کند. از طرفی فکر می‌کنم فیلم من تجاری‌ترین فیلم هنری هم هست یا شاید هنری‌ترین فیلم تجاری که این سال‌ها ساخته شده.

**ک به‌تازگی در جشنواره فیلم سیدنی منتخبی از فیلم‌های چین بزرگ به نمایش درآمد. به‌نظران آیا این کار نشان می‌دهد علاقه به سینمای چین در غرب زیاد شده است؟**

از دهه ۱۹۸۰ به این طرف و با حضور فیلم‌سازهای مطرحی مثل «ژانگ بیمو» و «ژانگ جون‌رانو» مخاطبان غربی با سینما و فیلم‌های چینی آشنا شدند. به نظر من این مسئله از آن دوران شروع شده و حالا علاقه به سینمای چین جدی‌تر شده است.

## سینمای جهان



## روایت «بی‌نان دیائو» از فیلم تحسین‌شده «زغال سیاه، یخ نازک» همیشه به فیلم «نوآر» علاقه داشتم

**ک به‌نظران این علاقه دوباره دلیلی دارد؟**

به‌طورکلی جامعه غرب به بازار علاقه زیادی دارد و حالا بازار با حضور فیلم‌های چینی گسترده‌تر هم شده. غربی‌ها به صنعت علاقه دارند و همچنین به فیلم. شاید این فیلم به سؤال‌های بسیاری پاسخ دهد؛ آتهایی که دوست داشتند ببینند یک فیلم چینی چقدر می‌تواند سود کند و آتهایی که دوست داشتند ببینند فیلم من در چین چطور می‌فروشد. شاید این موضوعی باشد که خیلی‌ها دوست دارند از آن سر دربیاورند و برای همین به سینمای ما علاقه پیدا کرده‌اند.

**ک برخی اشاره کردند که در فیلم شما رگه‌هایی از کارهای «دیوید لینچ» و برادران «کونن» دیده می‌شود. از طرفی فیلم شما از نظر زیبایی‌شناسی هم بسیار نزدیک به هنر والای شمال چین است. به نظران چقدر این فیلم تحت‌تأثیر سینمای غرب است و چقدر تحت‌تأثیر هنر چین؟**

من بسیاری از فیلم‌سازهای غربی و بسیاری از فیلم‌های غربی را دوست دارم. شاید اگر تلاش کنید منبع الهام مشخصی در «زغال سیاه، یخ نازک» پیدا کنید موفق نشوید چون من خیلی زیاد فیلم دیدام و سعی کرده‌ام عصاره‌ای احساسی از کارگردان‌ها را بگیرم و در فیلم استفاده کنم. برای همین شاید نتوانید درباره این فیلم از کارگردان مشخصی حرف بزنید که روی کارم تأثیر گذاشته است. برای همین می‌خواهم به چیز دیگری اشاره کنم به نظر زمانی‌بود که تنها ۱۰ فیلم هنری در جشنواره‌ها حضور داشتند و رقابت می‌کردند، اما امروز تعداد این فیلم‌ها بیشتر شده است. فیلم‌های هنری بیشتری در جشنواره‌ها حضور دارند و جشنواره‌های بیشتری روی آنها تمرکز می‌کند و این فیلم‌ها فقط آثار تجربی نیستند، فیلم‌هایی سنگین هستند و امروز، رویکرد هنری بسیار مهم است. به نظر در سینما با استفاده از تخیل می‌توانید مسائل جدی زندگی را به شکلی متفاوت بیان کنید.

**ک در این فیلم خیلی از نظر بصری بر صنعت تأکید می‌شود. چطور نماهایی از پالایشگاه‌ها، دکل‌های برق و کارخانه‌ها به فیلم شما کمک کردند؟ چرا سراغ چنین تصاویری رفتید؟**

در چین استفاده از پس‌زمینه صنعتی در یک فیلم خیلی سبک متداولی نیست. در بخش زیادی از فیلم‌های تجاری چین ترجیح می‌دهند از مناظر زیبای شهری استفاده کنند؛ از چیزهایی باشکوه و زیبا در شهر و برای همین تمرکزکردن بر روستایی صنعتی یا منطقه‌ای صنعتی در این فیلم در تضاد با این رویکرد است. فیلم‌سازهای معدودی هستند که از پس‌زمینه صنعتی استفاده می‌کنند؛ یکی از آنها «ونگ بیگ» است که فیلم «غرب ریل‌ها» را ساخته که درباره زوال روستاهای صنعتی است. جیا زانگ هم کارگردان دیگری است که در فیلم‌هایش از پس‌زمینه‌های صنعتی استفاده می‌کند. شاید این رویکرد به محل رشد و بزرگ‌شدن این دو ربط داشته باشد، هر دو اینها در شهرهای کوچک بزرگ شده‌اند و برای همین دوست دارند از محیطی در فیلم‌هایشان استفاده کنند که با آن آشنا هستند.

**ک رابطه خودتان با محیط صنعتی چطور است؟**

من در جیان در شانگنسی به دنیا آمدم که کارخانه‌های بسیاری دارد و برای همین پس‌زمینه صنعتی خیلی برایم جالب است و نوعی زیبایی در آن می‌بینم. از طرفی رابطه بین صنعت و آدم‌ها را هم درک می‌کنم. رابطه بین انسانیت و صنعتگری را هم درک می‌کنم. همچنین آدمی با پس‌زمینه صنعتی می‌تواند تنهایی ناشی از صنعتی‌شدن را درک کند.

**ک به‌نظران فیلم‌های چین بزرگ، تلخ‌تر از فیلم‌های تجاری چینی هستند؟ یا مرموزتر یا واقعی‌تر؟**

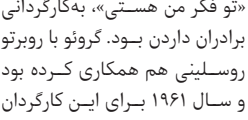
شاید این فیلم‌ها خیلی تلخ باشند، اما همه‌چیز به رویکرد فیلم‌ساز بستگی دارد، او ممکن است رویکردی بسیار شاعرانه و زیبا هم داشته باشد. اگر چیزی تلخ باشد و شما هم رویکرد تلخی داشته باشید، پذیرش برای انسان‌ها سخت می‌شود و برای همین باید دست به کاری دیگر بزنید.

**ژان گروئو، یکی از نویسندگان مهم موج نو، درگذشت**

**اندوه عاشقانه**

ژان گروئو خیلی بی‌سروصدا از این دنیا رفت، شاید به این دلیل که همیشه نامش پشت نام کارگردان‌های بزرگی که فیلم‌نامه‌هایش را ساختند، کم می‌شد و هرچند خودش وجهه و نامی داشت اما خب، مثل کارگردان‌های این فیلم‌ها ستاره نشد. گروئو در فاصله ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۵، ۲۵ فیلم‌نامه نوشت که نامشان مترادف است با روزهای طلایی سینمای مدرن. او با ژاک ریوت فیلم‌نامه «پاریس از آن ماست» را نوشت، بعدش «ژول و جیم» را براساس رمانی از آنری پی‌بر روشه نوشت که فرانسوا تروفو براساس آن یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما را ساخت. سال ۱۹۶۳ برای ژان لوک گدار «سربازها» را نوشت

و بعدش هم «راهبه» را برای ریوت نوشت. اصلاً حضور گروئو در سینما با موج‌نوی‌های فرانسه گره خورده بود. او «کودک وحشی»، «دو دختر انگلیسی و قاره»، «اتاق سبز» و «سرگذشت آدل ه» را هم برای تروفو نوشت و به‌این‌ترتیب نام خود را در سینما جاودانه کرد. هنوز تروفو به شکلی ناگهانی در سال ۱۹۸۴ فوت نکرده بود که گروئو در سال ۱۹۸۰ با نوشتن «عموی آمریکایی من» برای آلن رنه، همکاری با این فیلم‌ساز بزرگ را شروع کرد. او دو فیلم‌نامه دیگر هم برای رنه نوشت؛ «زنی تختی از گل رز است» و «عشق بر مرگ». دهه ۱۹۸۰ برای گروئو نویسنده تقریباً با نوشتن «ده هشتاد طلایی» برای شانتال اگرمن عملاً به پایان رسید و دهه ۱۹۹۰ تنها فیلم مهم گروئو، «تو فکر من هستی»، به‌کارگردانی برادران داردن بود. گروئو با رویرتو روسلینی هم همکاری کرده بود و سال ۱۹۶۱ برای ایبن کارگردان



بزرگ ایتالیایی «وانینا وانینی» و «مسح» را نوشته بود و بعدش هم «به‌قدرت‌رسیدن لویی چهاردهم» را برای روسلینی بازنویسی کرد. تروفو پیش از مرگش در مصاحبه‌ای درباره پنج، شش سالی که به‌طور مداوم با گروئو کار کرده بود، گفته بود: «همکار همیشگی من در سه فیلم‌نامه «سرگذشت آدل ه»، «اتاق سبز» و «کودک وحشی» گروئو بود. این فیلم‌نامه‌ها از دیگر کارهای من دقیق‌تر هستند چون ظرافت بیشتری دارند و دشوارتر هم هستند و برای همین کار با آنها آدم را می‌ترساند. راستش موقع کار روی فیلمی با بازی آنتون دوانل لازم نیست این‌قدر دقیق باشم».

گروئو خیلی غریب فوت کرد، اگر نامش را در موتورهای جست‌وجو بنویسید و بگردید، می‌بینید که خیلی کم درباره مرگش چیزی نوشته شده و شاید خیلی‌ها ندانند که او فوت کرده یا که نبوده. اما آتهایی که موج نو را به دقت دنبال کرده‌اند و دوستدار سینمای تروفو هستند، هرگز نگاه تزیین او به عشق را در فیلم‌نامه‌های درخشانی مثل «ژول و جیم»، «سرگذشت آدل ه»، «اتاق سبز» فراموش نمی‌کنند؛

سه فیلم اقتباسی که به شکل‌های متفاوت عشق بدون سرنانجام را تصویر می‌کنند و حسن اندوهی که در هر سه فیلم وجود دارد، محال است از خاطر کسی برود و واقعا هیچ‌کس مثل گروئو نمی‌توانست نقش ژولین در «اتاق سبز» را طوری برای خود فرانسوا تروفو (در بهترین بازی‌اش) بنویسد که تروفو را به نماد عاشق دل‌سوخته بدل کند یا هویتی بسیار مستقل و جاودانه برای آدل هوگو (با بازی ایزابل آجانی) در «سرگذشت آدل ه». خلق کند. با مرگ گروئو، اندوه عاشقانه در سینما، خالق خود را از دست داد.

## سینمای جهان

**دریچه**

**از دراکولا تا ارباب حلقه‌ها**

**۱۰ فیلم برتر کریستوفری**

کریستوفر لی، بازیگر بریتانیایی، که هفتم ژوئن در ۹۳سالگی درگذشت، هرگز از خاطر سینمادوستان بیرون نمی‌رود. نام او مترادف است با دراکولا، او شاید بهترین دراکولای تاریخ سینما باشد و با بازی در فیلمی به همین نام، ساخته ترنس فیشر، در سال ۱۹۵۸ به شهرت رسید و نامش در سینما ماندگار شد، شاید به این دلیل که دراکولای او حتی وقتی خون کسی را نمی‌مکید، بسیار ترسناک بود. این فیلم ۸۱ هزار دلاری به فروش یک میلیون دلاری رسید و برای همین لی را به بازیگر محبوب تهیه‌کنندگان بدل کرد. او که بیش از ۷۰سال در سینما فعال بود، بازیگری بود که اصلاً با ژانر وحشت شناخته می‌شد و در فیلم‌های معروفی در این ژانر هم بازی کرده است. زندگی جالبی هم داشته و شاید کمتر کسی بداند که او در جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و نبرد مونتِه کاسینو حضور داشته و خواننده متال هم بوده و آخرین آهنگش را هم چندماه پیش از مرگش ضبط کرده بود. کریستوفر لی در بیش از ۲۷۰ فیلم و سریال حضور داشته و باینکه چندان برای نقش آفرینی‌هایش تحسین نشد، اما در اواخر عمر به دلیل یک عمر حضور در سینما، جوایز مختلفی را به خانه برد از جمله جایزه بقتا برای یک عمر فعالیت در سینما، جایزه ویژه جشنواره کارلووی واری و جایزه دستاورد سینمایی از جشنواره لوکارنو. آنچه در ادامه می‌خوانید، معرفی ۱۰ فیلم ماندگار کریستوفر لی است؛ فیلم‌هایی که شاید خودشان مهم نباشند، اما حضوری در آنها بسیار درخشان است.

**۱- «نفرین فرانکشتاین» /ترنس فیشر/ ۱۹۵۷**

باینکه حدود ۶۰سال از ساخته‌شدن این فیلم گذشته‌ا، اما هنوز می‌توان بازی لی در این فیلم را ستود. در این فیلم پیتر کاتینگ نقش دکتر فرانکشتاین را بازی می‌کند که انگار پیرو آموزه‌های ماکیاولی است و از طرف دیگر لی در نقش هیولای بی‌نام او بیشتر شبیه یک کودک ناقص‌العقل است و برای همین تماشای فیلم بسیار دلخراش است.

**۲- «دو چهره دکتر جکیل» /ترنس فیشر/ ۱۹۶۰**

کریستوفر لی، که با بازی در «دراکولا» در سال ۱۹۵۸ به شهرت بسیاری رسیده بود، نقش‌های آیکی متعددی بازی کرد و هرچند سعی می‌کرد خوب بازی کند، اما فیلم‌نامه‌ها جایی برای مانور او نداشتند. «دو چهره دکتر جکیل» جزء معدود فیلم‌هایی از این دست بود که به لی مجال داد در نقش یک مرد اعیانی، هنر بازیگری خود را به رخ بکشد.

**۳- «راهزنان کشتی شیطان» /دان شارپ/ ۱۹۶۴**

لی با بازی در فیلم‌های ترسناک کمپانی همر، آن‌قدر معروف شد که وقت سرخراندن نداشت و سالانه در دو، سه فیلم بازی می‌کرد. یکی از فیلم‌هایی که او در آن نقش دراکولا نداشت، همین «راهزنان کشتی شیطان» بود که در آن نقش ناخدا رولبر را بازی می‌کرد که خنده‌های شیطانی‌اش الکویی برای بازیگران فیلم‌های ترسناک درجده‌ود شد.

**۴- «زندگی خصوصی شرلوک هولمز» /بیلی وایلدر/ ۱۹۷۰**

لی همیشه بازیگر فیلم‌های ترسناک نبود و راستش اصلاً حضورش در فیلم‌های جدی مدیون نقش آفرینی بسیار کوتاهش در این فیلم زیبای بیلی وایلدر بود. او نقش مایکرافت هولمز را در این فیلم بازی می‌کند که مثل برداش، شرلوک، خوش‌قیافه است و شوخ‌طبع و این خصیصه از ویژگی‌های خود لی هم بود.

**۵- «مرد حصیری» /۱۹۷۳**

«مرد حصیری» یکی از مهم‌ترین فیلم‌های ترسناک تاریخ سینما با موضوع شیطان‌پرستی است و لی در این فیلم نقش لرد سامریسل را بازی می‌کند که به شکلی همه‌گاره و رئیس شهر کوچک محل وقوع فیلم است. او درواقع رهبر گروهی شیطان‌پرست است که خود را برای قربانی‌کردن یک غیرخودی آماده می‌کنند. اگر لی در این فیلم بازی نمی‌کرد، شاید «مرد حصیری» هرگز به شهرت کالت‌گونه خود نمی‌رسید. لی در این فیلم بدون خنده‌های شیطانی همیشگی‌اش، بیش از هر چیزی که فکرش را بکنید، ترس به دلان می‌اندازد.

**۶- «مردی با تانچه طلایی» /کای همیلتن/ ۱۹۷۴**

لی در نقش آفرینی خاطره‌انگیزی در این فیلم جیمز باندی، نقش فرانسیسکو اسکرامانگا را بازی کرد، یکی از جذاب‌ترین شخصیت‌های منفی مجموعه فیلم‌های باند که رویارویی‌اش با راجر مور در نقش مأمور ۰۰۷ از خاطر دوستداران مجموعه فیلم‌های جیمز باند نمی‌رود.

**۷- «جزیره کنج» /فریز هستن/ ۱۹۸۹**

کریستوفر لی در این اقتباس تلویزیونی از «جزیره کنج»، نقش «یو کوره» را بازی می‌کند و چنان این شخصیت را هراسناک آفریده که به قول برخی منتقدان، فردی کروگر، قاتل مجموعه فیلم‌های «کابوس در خیابان الم»، در مقابل او یک بابائول مهربان است.

**۸- «جناح» /جیمیل دهلوی/ ۱۹۹۷**

هم‌زمان با ۵۰ سالگی تأسیس پاکستان، لی در این فیلم نقش محمدعلی جناح، بنیان‌گذار این کشور، را بازی کرد. او در این نقش شکوه و ابهتی دارد که شایسته شخصیت جناح بود و شاید جذابیت فیلم فقط به‌خاطر حضور لی باشد.

**۹- «ارباب حلقه‌ها: بازگشت پادشاه» /پیتر جکسن/ ۲۰۰۳**

خب، یکی از بهترین بازی‌های لی در قسمت سوم «ارباب حلقه‌ها» است که ماجرای جالبی هم دارد. او در سال ۲۰۰۰ برای بازی در این اقتباس از کتاب‌های جرج آر.آر.تالکین به نیوزیلند رفت و در لحظه‌هایی کوتاه برای پیتر جکسن بازی کرد (او در قسمت اول این سه‌گانه حضوری کوتاه‌ا اما درخشان دارد و در آن به گندالف نبردی جذاب می‌کند) و در نهایت در سال ۲۰۰۳ بود که نقش کامل خودش را بازی کرد. او نقش سارومن مخوف با موهای بلند سفید را بازی می‌کند، اما به شکلی عجیب، پیتر جکسن شخصیت سارومن را در ارکان سینمایی فیلم حذف کرد. حالا باید بازی درخشان لی در این فیلم را در نسخه دی‌وی‌دی فیلم تماشا کرد و از مرگ حیرت‌انگیز او در این فیلم انگشت به دهان ماند.

**۱۰- «بابای ازاره‌بان فرانسیس مقدس» /جان هندرسن/ ۲۰۰۵**

یکی از فیلم‌های کمتر دیده‌شده کریستوفر لی، فیلمی خانوادگی است که در آن لی نقش کوتاهی دارد. او نقش لرد پرووست را بازی می‌کند که حضورش در فیلم معنایی متفاوت به پایان فیلم بخشیده است. فیلم شاید یکی از متفاوت‌ترین تصاویر لی را به تصویر بکشد و خب برای همین دیدنش خالی از لطف نیست.

